

کار نامه

اردشیر بابکان

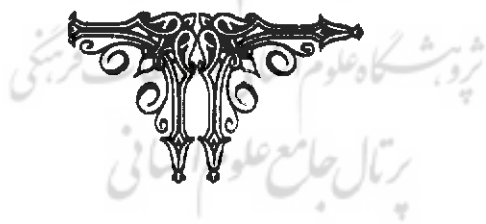
- ۲ -

(۱۵) ارتخشیر ، اسب ، دو ، از ، بارکان ، اردوان ، کیه ،
 په ، روزی ، هفتاد ، فرسنگ ، بر ، رفتن ، هی ، زین ، کرت
 ایوک : خوت ، وایوک ، کمیزک ، ابر ، نشست ، وراس ، او ،
 پارس ، گرفت ، وپه ، اوشتاپ ، هماک ، رفت ، (۱۶) وایتون ،
 کوبیند ، کو ، اندر ، شب ، فراز ، او ، دبیه ، مت ، (۱۷)
 ارتخشیر ، ترسیت ، کو ، می ، اگر ، مرتوم ، دبه ، وبنیند ، شناسوند ،
 وگرفتار ، کونوند ، اندر ، دبه ، نی ، بر ، په ، کوستکی ، ی ،
 دبه ، وترت ، (۱۸) افش ، مت ، دو ، زن ، نشستک ، دیت ،
 (۱۹) وآن ، زن ، وانگ ، کرتند ، کو ، می ، ترس ، ارتخشیر ،
 ی ، کی ، ی ، پاپکان ، ی ، از ، توخمک ، ی ، ساسان ،
 ناف ، دارای ، پانخشاه ، چیه ، رست ، هی ، از ، هر ، وت ،

(۱۵) اردشیر هم دو اسب از اسبهای اردوان که روزی هفتاد فرسنگ راه
 رفتندی زین کرد یکی خوبشتم و دیگری آن کمیزک بر نشسته راه فارس
 بر گرفتند و به شتاب همی رفتند . (۱۶) چنین گویند که شب بدبیهی فرا
 رسیدند . (۱۷) و اردشیر ترسید که مبادا (مگر) مردم ده دیده و بشناسند
 و گرفتار شوند به ده نرفته از کنار آن بر گذشتند . (۱۸) و بجائی آمدند که
 دو زن نشسته دیدند . (۱۹) آن زنان بانگ زدند که مترس اردشیر کی
 پسر بابک از تخمه ساسان ونوه دارا پادشاه چه از هریدی رستی و کسی تورا

کس ، ی ، تو ، نی ، تو بان ، گرفتن ، و ، اژت ، خوتایه ،
 ایران ، شهر ، وس ، سال ، ایابت ، کرتن ، اوشتاپ . تالك ،
 او ، دریای ، وکیچ ، دریای ، په ، چشم ، وینیت ، می ، وتر ،
 چیه ، کیت ، چشم . او ، دریای ، اوفتیت ، اژ ، دشمنان ،
 ایبیم ، بوی . ۲۰) ارتخشیر ، خورم ، بر ، بوت ، واژ ، آنود ،
 په ، اوشتاپ ، بر ، رفت .

تواند گرفتن و تو باید سالهای بسیار پادشاهی ایران کنی بشتاب تا بدریا برسی
 و چون دریا را بچشم دیدی مگذر که چون چشمت بدریا افتد از دشمنان
 ایمن شوی . ۲۰) اردشیر از این سخن خرم گشت و از آنجا شتابان برفت .



پژوهشگاه علوم
 رتال جامع علوم انسانی

اپر ، آکاس ، بوتن ، ی ، اردوان ، از ،
 وریگ ، ی ، ارتخشتر ، اپاک ، کنیزک ،
 و اوشتاقتن ، ی ، اوی ، از ، پس ، ی ، اویشان

(۱) کی ، روز ، بوت ، اردوان ، کنیزک ، خواست
 و کنیزک ، په ، گیواک ، نی ، بوت . (۲) ستوربان ، مت ،
 او ، اردوان ، گوفت ، کو ، ارتخشیر ، اپاک ، دو ، بارک ،
 ی ، شما ، نی ، په ، گیواک ، است . (۳) اردوان ، دانست
 کو ، کنیزک ، ی ، من ، اپاک ، ارتخشیر ، وریخت ، رفت .
 (۴) وکیش ، آکاسی ، از ، گنج ، اشنوت ، دیل ، اندرونک (۱۳)
 کرت ، (گرفت؟) . (۵) افش ، اخترماران ، سردار ، خواست ،
 وگوفت ، گو ، زوت ، بوی ، و ، بر ، نکیر ، ناک ،
 آن ، وناسکار ، اپاک ، آن ، که ، (جه؟) (۱۴) ، ی ، روسپیک
 کتام ، گیواک ، رفت ، کی ، شائیم ، گرفتن . (۶) اخترماران

آگاه شدن اردوان از گریختن اردشیر با کنیزک

وشتاقتن او از پی ایشان

(۱) چون روز شد اردوان کنیزک خواست و او بجای نبود.
 (۲) ستوربان آمده باردوان گفت که اردشیر بادوباره شما بجای نیستند.
 (۳) اردوان دانست که کنیزک با اردشیر گریخته اند . (۴) و چون
 قضیه گنج شنید بس دلگیر شد . (۵) سردار اختر شماران خواسته
 گفت زود باش بنگر که این گناهکار با آن روسپی بکجا رفته اند

(۱۳) معنی درست این کلمه معلوم نیست

(۱۴) معنی و تلفظ این کلمه دانسته نیست .

سردار ، دمان (زمان ؟) ، انداخت ، (۱۵) ، وپه ، پسخو ،
 (پسخن) ، او ، اردوان ، کوفت ، کو ، ماه ، از ، کیوان ،
 وواهرام ، رفیت ، او ، هرمزد ، وتیر ، پتوست ، خوتای ، ی ،
 میان ، ی ، آسمان ، وس ، بلای (۱۶) ، ی ، متن ، (متر؟)
 ایستیت . (۷) و ایتون ، پیتاک ، کو ، ارتخشیر ، وریخت ،
 رفت ، افش ، روی ، (۱۷) ، او ، کوست ، ی ، یارس ، است ،
 واگر . تاک ، سه ، روز ، گرفتن ، نی ، شایت ، پس ، از ،

و ما کی میتوانیم ایشان را گرفتن . (۶) سردار اختر شماران زمان
 انداخته بیاسخ گفت که ماه از کیوان و بهرام دور شده بهرمز وتیر
 پیوسته و خدای (پادشاه) میان آسمان (خورشید ؟) بس بالا آمده است .
 (۷) و چنین پیداست که اردشیر گریزان رفته و روی او بسوی یارس

(۱۵) « زمان انداخت » گویا تعبیر علمی و مقصود آنست که
 ملاحظه اوضاع فلکی کرد . و شاید « دمان » نام اصطراب یا آلت
 دیگری بوده .

(۱۶) تلفظ و معنی این کلمه معلوم نیست و بهمین جهت
 معنی جمله نیز مبهم میباشد . مترجم انگلیسی مقصود از « پادشاه میان
 آسمان » کیوان دانسته و جمله را بدینسان معنی کرده که « روشنائی
 مهر بر کیوان چربیده » . ولی بعقیده ما اگر « خورشید » را که بزعم
 پیشینیان در فلک چهارم است « خدای میان آسمان » دانسته و جمله را
 چنین معنی کنیم که « خورشید بس بالا آمده است » بهتر است چه
 شاید صحیح کلمه « بالا » « بالست » و بجای « متن » یا « متر »
 « مت » بوده است .

(۱۷) این کلمه در اصل نسخه بشکلی است که باید « افرنگ »
 خواند ولی مترجم انگلیسی بدلات معنی بطوری که نوشته ایم تصحیح کرده .

آن ، گرفتن ، نی ، توبان . (۸) اردوان ، اندر . دمان ،
 (زمان) . سپاه ، چهار ، هزار ، آراسته ، راس ، او یارس ، پی
 نی ، ارتخشیر ، گرفت ، وکی ، نیمروز ، بوت ، او ، گیواک
 رسیت ، کو ، راس ، ی ، پارس ، آنود ، وترت . (۹) افش
 پورسیت ، کو ، آن ، دو ، آسویار ، ی ، او ، این ، کوست ،
 روی ، داشت ، چیه ، زمان ، بر ، وترت . (۱۰) مرتومان
 گوشت ، کو ، بامدات ، کی ، خورشیت ، تیخ ، (نیژ) ایر ،
 آورت ، ایتون ، چیکون ، بات ، ی ، آرتاک ، هوماناک ، بر ،
 وتشت ، اند . (۱۱) افشان ، ورکی ، ی ، وس ، ستیر ، از
 پس ، هماک ، دویت ، ی ، از ، آن ، نیوکوکتیر ، بوتن ، نی
 شایست . (۱۲) دانیم ، کو ، ناک ، نون ، وس ، فرسنگ ،
 دمیک ، رفت ، افنان ، (اژتان) ، گرفتن ، نی ، توبان . (۱۳)
 اردوان ، همبونج (۱۸) ، نی ، پاییت ، واوشتافت .
 (۱۴) کی ، او ، اپاریک ، گیواکی ، مت ، از ، مرتومان ،

است و اگر تا سه روز او را نگیریم پس از آن گرفتن نتوانیم . (۸)
 اردوان در حال چهار هزار سپاه آراسته از پی اردشیر راه پارس گرفت
 و نیمروز بجائی (به آبادی) رسید که راه پارس از آنجا می گذشت .
 (۹) پرسید که آن دو سوار که روی بدینسوی داشتند کی از این جا
 گذشتند . (۱۰) مردم گفتند بامداد هنگامی که خورشید تیغ بر آورد
 ایشان چون باد تند از این جا گذشتند . (۱۱) و بره (غرمی) بس
 ستر از پی ایشان همی دوید که بره نیکوتر از آن نتواند بود . (۱۲)
 و چنین میدانیم که تا کنون بسی فرسنگها رفته اند و شما گرفتن ایشان
 نتوانید . (۱۳) اردوان دیگر نایستاده بشتافت . (۱۴) و چون بجائی

(۱۸) معنی درست این کلمه معلوم نیست .

پورسیت کو ، آن ، دو ، آسوبار ، چیه ، گاس ، بر ، وترت ، اند .
 (۱۵) اویشان ، گوقتند ، کو ، نیمروز ، ایتون ، چیکون ، بات ،
 آرتاک ، هماک ، رفتند ، افشان ، ورکی ، هموار ، هماک ،
 رفت . (۱۶) اردوان ، شکوفت ، سهست ، وگوفت ، کو ، انگار ،
 کو ، اسوبار ، ی ، دوکانک ، دانیم ، بر ، آن ، ورك ، جیه ،
 سزیت ، بونن ، اوش ، از ، دستور ، پورسیت . (۱۷) دستور ،
 گفت ، کو ، آن ، فره ، (خره) ، ی ، خوتایه ، ی ، هانچ ،
 (هانز) ، (۱۹) اوبش ، نی ، رسیت ، بر ، اپایت ، کو ، بر ،
 تازیم ، شایت ، کو ، پیش ، از ، آن ، فره ، اوبش ، رسیت ،
 شائیم ، گرفتن ، (۱۸) اردوان ، اپاک ، اسوباران ، ساخت ،
 اوشتافت . (۱۹) روز ، دومیک ، هفتات ، فرسنگ ، رفت ،
 اند ، افش ، کاروانی ، گروهی ، او ، پتیرک ، مت . (۲۰)
 اردوان ، از ، اویشان ، پورسیت ، کو ، آن ، دو ، آسوبار ،
 کتام ، کیواک ، پتیرک ، بوت . (۲۱) اویشان ، گوفت ، اند ، کو ،

دیگر رسید از مردمان پرسید که آن دو سوار چه هنگام بر گذشتند .
 (۱۵) گفتند نیمروز چون باد تند همی رفتند و بره با ایشان همی رفت .
 (۱۶) اردوان شکفت ماند و بدستور گفت انگار که اندو سوار را می
 شناسیم این بره چه شاید بودن ! (۱۷) دستور گفت آن فره پادشاهی است
 که هنوز باردشیر نرسیده و باید بتازیم که شاید پیش از رسیدن آن اردشیر
 را توایم گرفتن . (۱۸) اردوان با سواران سخت بتاخت . (۱۹) روز دوم
 هفتاد فرسنگ رفتند و بگروهی کاروانی روبرو آمدند . (۲۰) اردوان از ایشان
 پرسید که با آن دو سوار در کجا روبرو آمدید . (۲۱) مردم کاروان

(۱۹) معنی و تلفظ این کلمه درست معلوم نیست مترجم انگلیسی
 «هانز» خوانده و «هنوز» معنی کرده.

میان ، ی ، شما ، و ، اویشان ، دمیک ، ی ، وبست ایوک ،
 فرسنگ . (۲۲) افمان ، (اژمان) ، ایتون ، سهست ، کو ،
 ایوک ، از ، اویشان . اسوباران ورك ، وس ، وژورك ،
 وچاپوك اپاكس ، په ، اسب ، نشست ، ایستیت . (۲۳) اردوان ،
 از ، دستوبر ، پورسیت ، کو ، آن ، ورك ، زیش ، اپاك ،
 په ، اسب ، چیه ، نمایت . (۲۴) دستوبر ، گوفت ، کو .
 انوشك . بیت ، ارتخشیر ، فره ، ی کیان ، اوبش ، رسیت ،
 په ، هیج ، چارك ، گرفتن ، نی ، توبان ، پس . خویش
 تن ، واسوباران ، رنچك ، می ، داریت ، واسپان ، می
 ریخینیت . وتپاه ، می ، کنیت ، چارك ، ی ، ارتخشیر
 از ، آن ، در ، خواهیت ،

گفتند میان شما و ایشان بیست و یکفرسنگ راه است . (۲۲) و ما چنین
 دیدیم که با یکی از سواران بره بزرگ و چایکی بر اسب نشسته بود . (۲۳)
 اردوان از دستور رسید این بره که با یکی از ایشان بر اسب بوده چه
 نشان میدهد (بر چه دلالت دارد) ؟ (۲۴) دستور گفت بی مرک باشی
 فره کیان باردشیر رسیده و با هیج چاره (وسیله) گرفتن او نتوانیم پس
 خویشتن و سواران رنجه مدارید و اسبانرا مرنجانید و تپاه نسازید و چاره
 اردشیر از در دیگر بخواهید.

(۲۰) در اصل نسخه «زك» است که باید «آن» خواندولی مترجم انگلیسی
 «زکای» تصحیح و «دیگر» معنی کرده است .

اپر، فرستادن، ی، اردوان، پوس، ی،
 خویش، اپاک، سپاه، او، پارس،
 گرفتن، ی، ارتخشتر.

(۱) اردوان، کیش، په، آن، آدونیک، اشنوت،
 اپاژ، وشت، واو، گیواک، نشست، ی، خویش، مت، (۲)
 وپس، از، آن، سپاه، کند، راستک، اپاک، پوس، ی
 خویش، او، پارس، گرفتن، ی، ارتخشیر، فرستیت، (۳)
 و ارتخشیر، راس، ی، او، بار، دریای، کرت، (۴) ایتون
 چیکون، هماک، رفت، چند، مرت، از، مرتومان، ی،
 پارس، کیه، از، اردوان، موستگر، بوت، اند، افشان،
 هیر، وخواستک، وتن، ی، خویش، پیش، ی، ارتخشیر،
 داشت، ایوکانکیه، وفرمان، بورتاریه، پیتاکنیت.

فرستادن اردوان پسر خویش را با سپاه به پارس

برای گرفتن اردشیر

(۱) اردوان چون چنین شنید باز گشت و بنشستگاه خویش
 آمد. (۲) و پس از آن سپاهی دلیر آراسته با پسر خویش پارس
 برای گرفتن اردشیر فرستاد. (۳) اما اردشیر راه بکنار دزیا گرفت.
 (۴) و چنانکه میرفت چند تن از مردمان پارس که از اردوان دل آزوده
 (مستگر) بودند مال و خواسته و تن خویش پیش اردشیرداشته یگانگی و
 فرمانبرداری پیدا ساختند.